

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۲۵

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال هجدهم، شماره ۷۲، تابستان ۱۴۰۱

رقیقه عشق (جستاری در مفهوم عشق از دیدگاه سعدی)

کریم الهی^۱

خلیل بهرامی قصرچمی^{۲*}

حسین ایزدی^۳

چکیده

بحث « رقیقه عشق » که در این مقاله مجال سخن یافته است یکی از موضوعات مهم عرفان و ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهد این مقاله به روش توصیفی، تحلیلی از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی، قصد دارد به این سؤال اساسی پاسخ دهد که معنا و مفهوم عشق از دیدگاه سعدی چیست؟ داده‌ها حاکی از آن است که مصلح‌الدین سعدی شیرازی از جمله شاعران حکیم، جهانگرد، فرزانه و فرهیخته و یکی از قله‌های بلند زبان فارسی است که با زبان فصیح و بلیغ خود و با صراحت و طنز به موضوع عشق پرداخته است. آثار او از نظم و نثر مشحون از طنزهای عاشقانه است. ماهیت عشق سعدی هم روحانی و عرفانی و آسمانی و هم زمینی است. جهان بینی مجبانه و نگاه نازنین بینی او باعث شده که کل هستی را زیبا و دوست داشتنی بدانیم. در عین حال سعدی به اقتضای عرفا و شعرای دیگر، عشق را بالاتر از عقل دانسته و یای عقل را در مصاف با عشق سست و لنگان می‌داند. و به فنا شدن عاشق در معشوق می‌اندیشد. او در پشت پرده زیبایی‌ها و عشق‌های مجازی سیمای حقیقی پدید آورنده آن را مطمح نظر دارد. به طور خلاصه می‌توان گفت که تفکر سعدی در عشق از افراط و تفریط فاصله دارد و زبان اعتدال و میانه‌ای را در پیش گرفته است.

واژگان کلیدی:

سعدی، عشق، عشق حقیقی، عشق مجازی.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

^۲ - استادیار گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. *نویسنده مسئول:

Dr.bahrami36@gmail.com

^۳ - استادیار گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد ایران.

پیشگفتار

در اکثر دیوان‌های شعرای ادب فارسی، عشق به نوعی بن‌مایه اصلی مضامین و موضوعات شعری می‌باشد. هرکدام از شعرا برحسب روحیات و نگاهی که به فلسفه هستی و خلقت و ظواهر آن دارند عشق را وسیله‌ای برای بیان معرفت و احساسات خویش قرار داده‌اند و همین نگاه‌های متفاوت موجب تقسیم عشق به روحانی، الهی، حقیقی، مجازی، آسمانی و زمینی شده‌است. چنانکه سنایی، مولوی، حافظ، عطار از جمله شعرایی هستند که نگاهشان به موضوع عشق نگاهی عرفانی و آسمانی است، در کنار آن‌ها شعرای بنام دیگری چون سعدی، خواجوی کرمانی و از جمله کمال‌الدین و حشی بافقی با پرداختن به عشق زمینی و گاهی ملکوتی اشعار زیبایی را خلق کرده‌اند و بخشی مهم از سروده‌های خود، خصوصاً غزلیات را بدان اختصاص داده‌اند. داستان عشق به نوعی دیگر و جدید در مکتب وقوع نمود پیدامی‌کند.

در عرفان از عشق به‌عنوان سرچشمه و خاستگاه و راز آفرینش یاد کرده‌اند. براساس عبارت «کنت کنزاً مخفياً... خداوند متعال می‌خواست شناخته‌گردد، عشق شروع شد. خداوند جهان را که مظهر و جلوه‌گاه تجلی اوست بر مبنای عشق آفریده‌است و عشق مانند وجود، از ذات حق به عالم سرایت کرده - است و خالق به‌وسیله زیبایی خود انسان را عاشق می‌کند و انسان با عشق به خالق به وصال او نائل - شود.

دل ســـــراپرده محبـــــت اوست دیده آینه‌دار طلعت اوست

(حافظ شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۹)

از آنجا که عشق همزاد ازل است و هم سال ابد و اولین عاشق خود خدا بود و از زمانی که انسان را آفرید عشق را در تار و پود او تنید، ازلی بودن عشق غیرقابل انکار می‌شود. شیخ در این رابطه اشعار دلکشی دارد:

ما ز خرابات عشق مست الست امیدم نام بلی چون بریم چون همه مست امیدم

ما همه زان یک شراب، مست الست امیدم ما همه زان جرعه‌ی دوست به دست امیدم

(عطار، ۱۳۷۷: ۶۱۸).

نجم‌الدین کبری با تلمیح به آیه ۵۴ مائده، عشق را خلاصه کرامات معرفی می‌کند. خداوند فرمود «یحبههم ویحبونه» (مائده/۵۴) یعنی خدا ایشان را دوست دارد و ایشان خدا را دوست می‌دارند و عشق جوهر تمام مقامات و خلاصه همه کرامات است که به واسطه آن بنده به سوی حضرت پروردگار آسمان و زمین روی می‌آورد و به سبب آن به درجات والای سلوک واصل می‌شود و محبت از ثمرات معرفت به اسماء جمال الهی است. در عالم جز خدا هیچ کس را جمالی نیست. (نجم‌الدین کبری، ۱۳۸۸: ۹۲).

درباره سعدی شیرازی

افصح‌المتکلمین شیخ مصلح‌الدین مشرف بن عبدالله سعدی شیرازی از ستارگان قدر اول آسمان شعر و ادب ایران در سال ۶۰۴ یا ۶۰۶ در شیراز چشم به جهان گشود. در نام و لقب و تاریخ تولد او اختلاف است، (صفا، ۱۳۷۴، ج ۳: ۵۸۷) بعضی نام و لقب او را ابومحمد، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله بن مشرف سعدی شیرازی ذکر کرده و بعضی از محققان مانند مرحوم عباس اقبال سال تولد او را میان سال‌های ۶۱۰ و ۶۱۵ ه. ق دانسته‌اند. (فروزانفر، ۱۳۶۹: ۲۸)

سعدی هنگامی که در بغداد بود تحت تأثیر صوفی نامدار شیخ شهاب‌الدین سهروردی متوفی ۶۲۲ (= ۱۲۳۶ م) قرار گرفت. که از زهد عمیق و عشق فداکارانه‌اش نسبت به همنوع در یکی از حکایات بوستان یاد می‌کند. چنان که از حکایتی در باب دوم گلستان می‌فهمیم شمس‌الدین ابوالفرج بن الجوزی شخصیت برجسته دیگری بوده که او در جوانی از تعلیماتش بهره‌مند شده‌است. (براون، ۱۳۷۷: ۲۳۱) سعدی قریب سی سال در این سوی و آن سوی سرزمین‌های اسلامی، از هند در شرق تا شام و حجاز در غرب سیاحت کرد (براون، ۱۳۷۷: ۲۳۲).

دوران جوانی را در نظامیه بغداد گذراند و از خرمن دانش بزرگان علم و ادب خوشه‌ها چید آنگاه راه شام و حجاز و دیار مغرب رادر پیش گرفت و حدود سه سال از ۶۲۶ تا ۶۲۷ ه. ق در شام به سر برد و حکایات و لطایف فراوان و خاطرات شیرین از این سفرها در آثارش نقل کرده‌است. (صفا، ۱۳۵۶، ج ۲: ۵۹۲)

همه آثار سعدی از نظم و نثر در مجموعه‌ای معروف به کلیات سعدی گردآمده که حاوی مطالب ذیل است: رسائل نثر شامل نصیحة‌الملوک، دیباچه، تقریرات ثلثه، رساله عقل و عشق، گلستان و منظومه‌های آن عبارتند از بوستان شامل طبیات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم، صاحبیه، قصاید فارسی و فصاید عربی، مثنویات، مفردات. (سجادی، ۱۳۹۲: ۶۹)

سعدی بعد از سفر دوم خود به شیراز آمد و در خانقاه محمود اقامت گزید و به سال ۶۹۱-۶۹۴ ه. ق زندگی را وداع گفت و در همان خانقاه خویش به خاک سپرده‌شد که به سعدیه معروف است. (صفا، ۱۳۵۶، ج ۳: ۵۹۸).

غزلیات سعدی که از دیرباز نمونه عالی‌ترین نوع غزل فارسی به‌شمار آمده، سرشار از مضامین لطیف و عاشقانه است. سعدی در بیان حالات مختلف عشق و شرح آرزومندی‌های جهان‌پر از شور بی‌همتاست، به‌حدی که می‌توان گفت غزلیات او زبان حال بشری تواند شد که دوست می‌دارد. سعدی پیش از آن که شاعری واعظ باشد، انسانی عاشق است.

در غزلیات سعدی به ترکیب‌هایی چون غم هجران، غم دوست، آسیب عشق، بلای عشق، درد عشق، دردمند عشق، داغ عشق، غم عشق، سوز عشق و ... بسیار بر می‌خوریم که این نشان‌دهنده این است که سعدی درباره وصل سخن نمی‌گوید و عشق سعدی چونان هر عشق دیگری با وصل همراه نیست و آن چه به چشم می‌خورد، تنها امید وصال است و اگر گاه با وصلی روبه‌رو می‌شویم، امری موقتی است و آن چه که از ایجاد وصل ممانعت می‌کند، بی‌وفایی معشوق است که سعدی مرتباً به آن اشاره می‌کند.

معنا و مفهوم عشق

عشق یکی از موضوعات اساسی در عرفان اسلامی و ادبیات فارسی و همچنین شیرین‌ترین مبحث می‌باشد که برگرفته از مبانی دینی و روایات و آیات که در عرفان اسلامی انعکاس یافته‌است. در این قسمت به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی و مسائل پیرامونی آن می‌پردازیم.

معنای لغوی و اصطلاحی عشق

از نظر کتاب‌های لغت عشق همچون نیروی کشش و جاذبه‌ای قدرتمند است که از حد عادی فراتر می‌رود و صاحب خود را در حالت حاصل‌آمده درهم می‌پیچد. از این رو، گاه آن را «به حد افراط دوست‌داشتن، دوستی مفرط، محبت تام تعریف کرده‌اند.

محمد معین «عشق» را این‌گونه معنی می‌کند: «عشق به شدت دوست داشتن، شیفتگی، دلدادگی، لذت، کیف، و دوستی بیش از حد را گویند» (معین، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۶۲۳) و از غزالی آمده که هر چیزی که محبوب انسان است یعنی میل نفس به طرف آن است و اینجا میل آن‌قدر در نفس، قوی می‌شود که به آن عشق می‌گویند. (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۵۹) در تأکید بر افراطی بودن و بیان پیچیدگی عاشق به معشوق است که گفته‌اند: عشق، زیادی دوست‌داشتن است و گفته‌شده که حیرت محب به محبوب است که در حب پیچیده‌شد. (ابن منظور، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۲۳).

دهخدا می‌نویسد: «عشق: عشق آوردن و چیره‌گردیدن دوستی بر کسی، عاشق شدن، نیک شگفت داشتن، تعلق قلب به کسی، چسبیدن، اتصاق به چیزی، عشقه، به‌حد افراط دوست‌داشتن، در گذشتن از حد دوستی و آن عام است که در پارسایی باشد یا در رفق یا کوری حس از دریافت عیوب محبوب، یا

مرضی است که می‌کشد مردم را به سوی محبوب جهت خلط، تسلیط فکر بر نیک پنداشتن بعضی از صورت‌ها.» (دهخدا، ۱۳۷۱، ج ۴: ۲۶۴).

«واژه عشق افزون بر معنای گوناگون گاهی نام آیین و مکتب نیز هست همچنین از عشق به‌عنوان دین، مذهب و کیش نام برده می‌شود و گروهی خود را پیرو کیش عشق معرفی می‌کنند.» (برومند، ۱۳۸۳: ۱۱).

هچنین، عشق در لغت به معنی کیفیتی نفسانی است که دارای سه جنبه ادراک، انفعال و فعل است. کلمه عشق نخستین بار در ادب فارسی در شعر شهید بلخی به‌کار رفته است، این کلمه در ادب عرب پیش از اسلام به این صورت به‌کار نرفته است (روحانی، ۱۳۸۴: ۲۸۸).

در لسان العرب ذیل معنای عشق آمده است: «العشق: فرط الحب»: عشق افراط در دوست داشتن است. (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰: ۲۵۲) و در معجم مقاییسی اللغه نیز آمده است: «العین و الشین و القاف اصل صحیح بیدل علی تجاوز حد المحبه): عین و شین و قاف اصل صحیحی است که دلالت بر از حد گذشتن محبت می‌کند. (ابن فارس، ذیل ماده عشق) و در المنجد گفته شده است: «عشقه تعلق به قلبه»: عشق یعنی قلبش به او وابسته شد. (معلوف، لویس، ذیل ماده عشق) در بیان اصلی این واژه گفته شده است که کلمه عشق از «عشقه» گرفته شده و عشقه گیاهی است که ابتدا سبز است و سپس باریک و زرد می‌شود (ابن منظور: همان) لغت نامه دهخدا عشق را به این شکل تعریف می‌کند: «گیاهی است که به تنه هر درختی که بیچد آن را خشک می‌سازد و خود به طراوت خویش باقی می‌ماند. پس عشق بر هر تنی که برآید، جز محبوب را خشک کند و محوگرداند و آن تن را ضعیف سازد و دل و روح را منور گرداند» (دهخدا، ۱۳۷۱، ج ۳: ۲۶۵).

عشق استوارترین رشته پیوند روحانی بین حق و خلق است و از سوی دیگر عرفا و صاحب‌دلان عشق انسانی را نیز، راهی برای رسیدن به عشق الهی می‌دانند. عشق خلق در واقع محل تجلی عشق الهی است و برای اینکه عشق الهی را توصیف کنند از عشق انسانی کمک می‌گیرند. اما به‌طور کلی عشق آتشی است شعله‌ور در جان آدمی که گاه زیر خاکستر عقل مدفون می‌شود و گاه زبانه‌هایش حتی عقل را نیز می‌سوزاند.

از نظر اصطلاحی گفته‌اند: عشق در واقع بال پرواز روح است به جاهایی که هرگز با عقل نمی‌توان به آن راه‌برد که البته عشق نیز درجاتی دارد که در پست‌ترین درجه خود عشق حیوانی است اما در اعلی درجه خود به عشق الهی می‌رسد که والاترین درجه عشق است به‌طوری‌که می‌توان آن را کامل-کننده روح انسانی دانست.

سیدجعفر سجادی در فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات این‌گونه «عشق» را تعریف می‌کند:

«عشق چون به کمال رسد قوا را ساقط گرداند و حواس را از کار بیاندازد و طبع را از غذا بازدارد و میان محب(عاشق) و خلق ملال افکند و از محبت غیردوست ملول شود یا بیمار شود و یا دیوانه شود و یا هلاک گردد.»

گویند عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد، عشق دریای بلاست و جنون الهی است و قیام قلب است با معشوق بی واسطه. عشق مهمترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک کند. (سجادی، ۱۳۹۲: ۳۳۲).

سهروردی می گوید «عشق را از عشقه گرفته اند و عشقه، آن گیاهی است که در باغ پدید آید در بُن درخت، اول بیخ در زمین سخت کند، پس سربرآرد و خود را بر درخت پیچد و همچنان می رود تا جمله درخت را بگیرد و چنانش در شکنجه کند که نم در میان رگ درخت نماند، و هر غذا که به واسطه آب و هوا به درخت می رسد به تاراج می برد تا آنگاه که درخت خشک شود، همچنان در عالم انسانیت که خلاصه موجودات است، درختی است منتصبه القامه که به حبه القلب پیوسته است و حبه - القلب در زمین ملکوت روید و هر چه در اوست جان دارد.» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۸۷).

عرفا «عشق» را چشیدنی می دانند، نه قابل بیان و تعریف:

الحب ينسب للإنسان و الله بنسبة ليس يدري علمنا ما هي

الحب ذوق و لا تدري حقيقته أليس ذا عجب و الله و الله

(ابن عربی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳۲۰)

حب از جهتی به انسان و از جهتی به خداوند نسبت داده می شود؛ اما دانش ما نمی داند که حب چیست. حب چشیدنی است و حقیقتش نایافتنی. به خدا قسم چیزی عجیب [و لطیف] است این حب. ابن سینا، عشق را حالت از حد گذشته محبت دانسته است.

شهید مطهری (ره) نیز همانند ابن سینا، عشق را در یک جا چنین تعریف می کند:

علاقه به شخص یا شیء وقتی به اوج شدت برسد، طوری که وجود انسان را مسخر کند و حاکم مطلق انسان گردد، عشق نامیده می شود و در جایی دیگر می نویسد:

عشق چیزی است مافوق محبت و اثرش این است که برخلاف محبت عادی انسان را از حال عادی خارج می کند، توجه او را منحصر به همان معشوق می کند و... (مطهری، ۱۳۶۸: ۴۷)

علامه طباطبایی عشق را نوعی تعلق وجودی بین محب و محبوب دانسته است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۱۱).

ولی به صورت شرح الاسم (تعریف لفظی) می توان عشق را اینگونه تعریف کرد: عشق لذت شدید بودن یک انسان از چیزی به شکل و شمایل لطیف و اوصاف پسندیده و تناسب اعضا و ترکیب زیبایش می باشد، عشق غیرقابل توصیف و بیان می باشد و در قالب بیان نمی گنجد. همانگونه که شارح

مثنوی معنوی کریم زمانی در شرح دفتر اول مثنوی، از دیدگاه مولوی عشق را قابل تعریف و شناخت نمی‌داند و علت آن را اینگونه بیان کرده‌است:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق ایم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشنگرست لیک عشق بی‌زبان روشنترست
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
عقل در شرحش چو خر در گل بخفت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

(مولوی، ۱۳۶۳، ۱د، ۱۱۵-۱۱۲)

«من هرچه عشق را شرح و تفسیر کنم آن را بشناسم و شرمنده عشق می‌شوم: زیرا عشق وسیله و معیار شناخت همه چیز است از این رو، چیزی نمی‌تواند عشق را بشناسد عشق تا در دل کسی طلوع- نکند به شرح و بیان نمی‌شود آن را معرفی کرد.» (زمانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۹۰) عین‌القضات از جمله کسانی است که عشق را تعریف‌ناپذیر و وصف‌ناشدنی می‌داند عین‌القضات معتقد است که برای عشق هیچ نشان نیست که با آن بتوان عشق را تعریف کرد و عشق بالاتر از درک و فهم است و اینکه عشق دارای حيله تمثل (در لغت به معنی تصور شدن چیزی برای کسی) است که عبارت است از: ظهور چیزی برای انسان به صورتی که انسان با آن الفت دارد و با غرضش از ظهور می‌سازد؛ یعنی عشق به گونه ای است که هرکس فکر می‌کند که عشق را تصور می‌کند و عشق را در مقابل خود به صورت نفس الامرو واقعی درک می‌کند، در صورتی که اینگونه نیست و عشق غیرقابل درک است. (مایل هروری، ۱۳۷۴: ۱۶۰-۱۶۱)

نازنین بینی سعدی

در عرفان اسلامی انسان عاشق، همه چیز را خوب و زیبا می‌بیند، چون همه هستی را پرتوی از جمال خداوند می‌داند. در قرآن مجید از هدایت‌های تکوینی یا قانونمندی جهان آفرینش سخن به میان آمده‌است. در هرکجای این هستی پهناور که نگاه کنیم، نظم و اتقان و استحکام خارق‌العاده مشاهده می‌کنیم. برای مثال در آیه ۱۲ سوره مبارکه فصلت از نظام و قانونمندی آسمان سخن به میان آمده‌است. خداوند متعال فرمود:

« ثم استوی إلى السماء و هی دخان فقال لها و للأرض ائتیا طوعاً أو کرها قالتا أیتنا طائعين * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِی یَوْمَئِینٍ وَأَوْحَى فِی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَرَزَّيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ »

سپس آهنگ آفرینش آسمان کرد و آن بخاری بود. پس به آن و به زمین فرمود: خواهناخواه بیایید. آن دو گفتند: با میل و رغبت آمدیم. پس آن‌ها را در دو روز (دوره) به صورت هفت آسمان در آورد، و وظیفه هر آسمانی را به آن الفاکرد و ما آسمان پایین را با چراغ‌هایی زینت بخشیدیم، و (به وسیله شهاب‌ها) از استراق سمع شیاطین مصونیت بخشیدیم این است تقدیر خداوند مقتدر و دانا. از این آیه مبارکه فهمیده می‌شود که در آسمان‌ها سنن و قوانینی است که به‌طور خودکار وظایف خود را انجام دهد، به گواه این که در آخر آیه می‌گوید: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» این است اندازه‌گیری خداوند قدرتمند و دانا.

یعنی جهان بالا به‌گونه‌ای اندازه‌گیری کرده و در آن نظم و قانون خاصی پدیدآورده که در پرتو آن سنن و قوانین پایدار و باقی است. شکوه و جمال و قانونمندی آن باعث شده که سعدی اینگونه عاشقانه بگوید:

به جهان خرم از انم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

(سعدی شیرازی ۱۳۹۴: ۲۳۹).

کمتر کسی هست که شکوه قانونمندی جهان هستی را باور نداشته باشد. تاحدی که می‌توان گفت: این قضیه، یا از قضایای بدیهی و یا از گروه قضایای بالضروره راست حیات در عالم طبیعت است. با یک دقت نظر و شهود عرفانی اعلا، چهره‌ای دیگر از جهان طبیعت که عبارت است از حیات لطیف آن، برای انسان عارف نمایان می‌شود. بعید شمردن زنده بودن طبیعت و اجزای آن، با توجه به جریانات زیر، کاملاً بی‌اساس است.

ابن عربی در آخر فص یوسفی، فصوص الحکم می‌گوید: «از نظر عالم به اعتباری که سایه، حق است واحد و حق است؛ اما به اعتبار کثرت صورت که ظهور اسماء الهی است، عالم نامیده می‌شود و به این اعتبار مخلوقات (اسمای الهی) به یکدیگر نیاز دارند «و معلوم ان لنا افتقارا من بعضنا لبعضنا» (ابن-عربی، ۱۳۷۷: ۱۰۶) نیاز عالم به اسباب بلاشک نیازی ذاتی است و بزرگ‌ترین سبب‌ها سببیت حق است و سببیت حق که عالم نیازمند آن است سببیت اسمای الهی است عالم و ما سوی الله در صورت و نه در ذات- زیرا ذات عالم همان ذات حق است- معلول حق است. به تعبیر دیگر، عالم سایه خداست و سایه وجودی غیر از وجود صاحب سایه ندارد..

سعدی شاعر عاشقی است که از پس هر زیبایی و جلوه‌های معشوق به دنبال چهره پنهانی خالق آن همه شور و حسن است. عشق مجال لذت بردن از دمام حیات را برای وی به ارمغان آورده است. زبان سعدی تبلور واقع‌نگری محتاط و میانه‌روی است که در نهایت، گرایش التقاطی، در جهت تلفیق میان جسم و روح را ارائه می‌دهد، اگرچه به وحدت آن‌ها دست نمی‌یابد.

عشق مشخصه انسان

سعدی، برای عشق ارزش و احترام بسیار قائل است. از دیدگاه او یکی از مهم‌ترین کارکردهای عشق، فصل بودن آن بین انسان و حیوان است، به عبارت دیگر، عشق نردبانی است که آدمی از طریق آن به مرحله انسان‌بودن می‌رسد.

عشق ادمیت است، گر این ذوق در تو نیست هم شرکتی به خوردن و خفتن دواب را

(سعدی، ۱۳۷۷: ۳۶۲)

آنچه گستره غزل سعدی را هم چنان استوار و ماندگار ساخته، همان زبان پاک و بی‌آلایشی است که از عشق می‌گوید و از بی‌خویشی " . هیچ کس عالم عشق را نه مانند سعدی درک کرده و نه به بیان آورده‌است. عشق سعدی بازیچه هوی و هوس نیست . امری است بسیار جدی، عشق پاک و عشق تمامی است که برای مطلوب از خود می‌گذرد . عشق او از مخلوق آغاز می‌شود ، اما سرانجام م به خالق می‌رسد و از این روست که می‌فرماید " : عشق را آغاز هست و انجام نیست. " سعدی هر قسم زیبایی را خواه صوری و خواه معنوی به شدت حس می‌کند و دوست دارد. سر رقت و مهربانی او را نیز همین است و از این است که هر کس با سعدی مأنوس می‌شود ناچار به محبت او می‌گراید " (فروغی، ۱۳۷۲: ۶)

سعدی به دلیل برخورداری از ذوقی سرشار و عاطفه و تخیلی کم‌نظیر، نمی‌تواند به عرفان که نگاه هنرمندانه به شریعت است، بی‌توجه بماند. از این گذشته، ادبیات پیش از او که بی‌گمان سعدی بدان علاقه‌مند بوده و مستمرا آن‌ها را از پیش چشم می‌گذرانده‌است، آکنده از مسایل مربوط به این جریان فکری و فرهنگی است و این شاعر بزرگ، مثل بسیاری از گویندگان دیگر، از رهگذر میراث صوفیان، از آن تأثیر می‌پذیرفته‌است. اگر در غزلیات سعدی جلوه‌هایی از عشق زمینی دیده‌می‌شود، چندان عجیب نیست، همان‌گونه که رنگ و بوی عرفانی گرفت و همنشین و همپای شدن معشوق برین بی - قرین با معشوق زمینی نیز در دیگر غزلیات او چندان بیگانه نمی‌نماید (رواق‌زاده شبستری و فرخ زاد، ۱۳۹۵: ۵۳).

بخش مهم آثار سعدی تغزلی است که اشعار عشقی - عرفانی شاعر را شامل می‌شود. در غزلیات سعدی مایه‌های عشقی عرفانی در قالب‌های دنیوی انعکاس دارد (ریپکا ، ۱۳۵۴ : ۳۵۵-۳۵۴).

اگرچه سعدی در قصیده‌هایش مضامین عرفانی را در خدمت آموزه‌های اخلاقی قرار داده، نمی‌توان اشارات مستقیم عرفانی او را که به سیر روحانی انسان مرتبط است، نادیده گرفت. هانری ماسه ایران - شناس فرانسوی، معتقد است که عرفان و تصوف به شدت با روح عمل‌گرای سعدی سازگار است، همان روحی که اخلاق اجتماعی آن را شکل می‌دهد. (غنی‌پور و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۹۲)

سعدی در بیان اوصافِ عشق، یا رابطهٔ میان حق و خلق، تا آنجا پیش می‌رود که عشق را نشان تمایز بین انسان و غیرانسان می‌داند:

دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری؟ تو خود چه آدمای کز عشق بی‌خبری؟
اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تو را، کز طبع جانوری
(سعدی، ۱۳۷۷: ۷۹)

او انسان را بر دو قسم می‌پندارد: یا مُرده یا عاشق:

هر کاو شراب عشق نخورده است و دُرد دُرد آن است کز حیات جهانش نصیب نیست
(همان: ۴۵۷)

با همین شاخص، عالمِ علوی عاشقان تفاوتی بنیادین با عالمِ خاکی غیرعاشقان دارد و عاشقانه و دردمندانه هشدار می‌دهد:

عاشقان کشتگان معشوق‌اند هر که زنده است در خطر باشد
همه عالم جمال طلعت او است تا که را چشم این نظر باشد
کس ندانم که دل بدو ندهد مگر آن کس که بی‌بصر باشد
(همان: ۴۹۴)

عقل و عشق

سعدی معتقد است: «عقل با چندین شرف که دارد نه راه است بلکه چراغ است در اول راه ادب و طریقت؛ و خاصیت چراغ آن است که چاه از راه دانند و نیک از بد شناسند» (سعدی، ۱۳۳۵: ۲۱). از نگاه او، برای عقل طور و اندازه خاصی است که با رسیدن به مرحله عشق، دور آن به‌سر می‌رسد: گفتیم که عقل از همه کاری به در آید بیچاره فروماند چو عشقش به سر افتاد.

(سعدی، ۱۳۷۷: ۴۷۷)

سعدی شیرازی در رساله چهارم از مجموعه رسائل خویش که به رساله عقل و عشق شهرت یافته است، در پاسخ به این سؤال مولانا سعدالدین که درباب برتری عشق یا عقل پرسشی چنین طرح کرده بود:

بنده را از تو سوالی است به توجیه و سوال نکنند مردم پاکیزه سیر جز زکریم
مرد راه به حق عقل نماید یا عشق؟ این در بسته تو بگشای که یابی است عظیم

گر چه این هر دو به یک شخص نیابند فرود در دماغ و دل بیدار تو بینند مقیم
عقل را فوق تر از عشق توان گفت ؟ بگو چون ترا روز و شب این هر دو حریفند و ندیم
پایه و منصب هر یک به کرم باز نمای تا ز الفاظ خوش تاز شود جان مقیم

(سعدی، ۱۳۷۷: ۶۵)

در ابتدا سعدی عقل را مقدم می‌دارد و آن را وسیله‌ای برای رسیدن به حق می‌داند... اما به این نتیجه می‌رسد که عقل با محاسن و برتری‌هایی که دارد (راه) نیست بلکه (چراغ راه) است و اول راه ادب طریقت است و خاصیت چراغ آن است که به وجود آن راه از چاه بدانند و نیک از بد بشناسند و دشمن را از دوست تشخیص دهند و زمانی که شخص اینها را فهمید، باید این را بداند که شخص اگرچه چراغ دارد، اما تا زمانی که قدم در راه نگذارد و نرود به مقصد نخواهد رسید. سعدی عقل را وسیله‌ای می‌داند برای رسیدن به تکامل (هرچند که با ارزش باشد) اما در مقابل هدف والای عشق ممکن است بی اهمیت جلوه کند.

سعدی به اقتضای سایر شاعران عرفان مسلک، عشق بالاتر از عقل است آنجا که عشق وارد می‌شود پای عقل می‌لنگد و دنباله‌رو عشق می‌شود.

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست بر عارفان جز خدا هیچ نیست

(سعدی، ۱۳۶۶: ۷۶).

سپس با نگاهی به وضوح وحدت‌گرایانه تکلیف سالکان را با عقل یکسره می‌کند:

توان گفتن این با حقایق‌شناس ولسی خورده گیرند اهل قیاس

(همان)

زرین کوب در این باره می‌نویسد: "عشق سعدی در حقیقت، اخلاق و تقواست. درد و سوز و گذشت و تسلیم است. چنان از خود پرستی دور است که در آن از عاشق و خواست و کام او نشانی نیست. از این جاست که هیچ چیز معنوی تر، هیچ چیز اخلاقی تر و هیچ چیز روحانی تر از عشق وی نمی‌توان جست. عشق که مایه غزل‌های او است به جمال انسانی محدود نمی‌شود. روح، تقوا، طبیعت، خدا و سراسر کاینات نیز موضوع این عشق است. البته وی حدیث کام جسمانی را نیز انکار نمی‌کند. (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۵۳)

عشق سعدی به معشوق زمینی نزدیک‌تر است. از این رو، بازی او با معشوقگان امری شگفت نیست و خودش آن را خطا نمی‌داند.

که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد خطا بود که نبینند روی زیبا را

(سعدی، ۱۳۷۷: ۴).

سعدی به مثابه عارفی روشن ضمیر، عقل را، که از آن به لطیفه ربانی تعبیر می‌شود، نکوهش نمی‌کند. از نگاه او «آن عقلی که مورد طعن عارفان واقع شده است، همان عقل فلسفی است که نتیجه انتزاعات ذهنی یک فرد از جهان درون و بیرون است» (محمدی، ۱۳۸۱: ۲۳).

گفتیم که عقل از همه کاری به درآید بیچاره فروماند چو عشقش به سر افتاد

(سعدی، ۱۳۷۷: ۴۷۷)

چراکه:

عقل را گر هزار حجّت است عشق دعوی کند به بطلانش

(همان: ۵۶۵)

پایمردم عقل بود، انکه که عشقم دست داد پشت دستی بر دهان عقل سودایی زدم

(همان: ۹۰۱)

عشق پاک روحانی

از نظر سعدی عشق حداقل به دو دسته کلی قابل تقسیم است. اول عشق آسمانی و حقیقی و دوم عشق زمینی و مجازی. عشق پاک و روحانی سعدی به دلیل نگرشی که وی به عالم دارد، نمی‌تواند با شهوت درآمیزد. در نگاه سعدی، بیش از صورت، صورت‌نگار شایسته عاشقی است:

من نه آن صورت پرستم کز تمنای تو مستم

هوش من دانی که برده است؟ آن که صورت می‌نگارد

(همان: ۴۸۲)

به نظر سعدی:

چشم کوتاه نظران بر ورق صورتِ خوبان خط همی‌بیند و عارف، قلم صنع خدا را

(همان: ۳۹۸)

سعدی، در باب سوم بوستان، دوگونه عشق را از هم تفکیک و احصا می‌کند. گونه اول آن است که انسانی به «همچون خودی ز آب و گل» عشق می‌ورزد و نوع دوم عشقی است که اهل‌الله و روندگان طریق حقیقت به واسطه‌اش «آنچه نادیدنی است، آن بینند». سعدی از آنجا که «بنیاد» عشق اول را «بر

هوا! می‌داند، علی‌القاعده نمی‌تواند در توصیف آن، عمری دادِ سخن براند. سعدی در عشقِ صاحب بصیرت است و:

هر کسی را نتوان گفت که صاحب‌نظر است عشق‌بازی دگر و نفس‌پرستی دگر است

(همان: ۴۳۲)

سعدی پیام‌آورِ عشق است؛ چراکه «کمتر غزلی را در سعدی می‌توان یافت که یا دربارهٔ عشق نباشد و یا حداقل یک بیت از آن به موضوع عشق اشاره نکرده باشد» عشق با زبانِ وی حظّی است روحانی و این بوستان، منزّه است از آلودگی‌های نظریات‌های ظاهری:

جماعتی که ندانند حظّ روحانی تفاوتی که میان دو اب و انسان است

گمان برند که در باغ عشق، سعدی را نظر به سیب زنخدان و نار پستان است

مرا هر اینه خاموش بودن اولی‌تر که جهل پیش خردمند عذر نادان است

(سعدی، ۱۳۷۷: ۴۴۱)

در اعتقاد کسی که به صراحت اعتراف می‌کند:

سعدیا عشق نیامیزد و شهوت با هم پیش تسبیح ملائک نرود دیو رجیم

(همان: ۶۱۷)

جز این هم نمی‌تواند باشد که هرگاه از عشق، در آثارش می‌گویند، مرادی جز همین حظّ روحانی نداشته باشد. عشقِ سعدی بسیار جدّی است؛ عشقِ پاک و عشقِ تمامی است که برای مطلوب از وجود خود می‌گذرد. عشق او از مخلوق آغاز می‌شود و به خالق می‌رسد و از این رو است که می‌فرماید: «عشق را آغاز هست، انجام نیست» (همان: ۱۵). سعدی گذشتن از هواهای نفسانی را اولین و مهم‌ترین اقدام سالک می‌داند:

سعدی! ز خود برون‌شو، گر مردِ راهِ عشقی

کان کس رسید در وی، کز خود قدم برون زد

(همان: ۴۹۱)

و با همین اعتقاد و به صراحت، پاسخ آنانی را می‌دهد که بی‌خبر از فضای روحانی غالب بر جان و نگاهِ عاشقِ پاک، وی را متهم به نفس‌پرستی می‌کنند:

چه خبر دارد از حقیقت عشق پای‌بند هوای نفسانی؟

(همان: ۷۱۱)

چون در نظر او:

حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر به سر نکوفته باشد در سیرایی را

(همان: ۴۰۷)

نباید از نظر دور داشت که برخلاف روش احمد غزالی و روزبهان، که از عشق به ماهو عشق می‌گویند، سعدی تا حد ممکن با استفاده از نمادهای انسانی سعی در توصیف معشوق خود دارد. وی برای روش خود توجیه دارد:

تو را چنان که تویی، من صفت ندانم کرد که عرض جامه به بازار در نمی‌گنجد

(همان: ۴۷۹)

به هر صورت و با آگاهی از تمام محدودیت‌های ادراکی بشر و نیز اقتضات زبان در گزارش گزاره‌های عرفانی، او نیز همچون مولانا، ناگزیر تن به الفاظ می‌سپارد و برای توصیف حق (یا معشوق در بیان سعدی)، دست به گزینش نمادهای انسانی می‌زند و معشوقی به دست می‌دهد که دست‌یافتنی و ملموس است؛ هنر وی آنگاه خودنمایی می‌کند که در این توصیف‌گری چنان مستانه سخن می‌راند که مخاطب همواره در تردید است با عشقی زمینی روبه‌رو است یا آسمانی.

عشق زمینی

نوع دوم عشق از نظر سعدی عشق زمینی و مجازی است. عشق سعدی برخلاف عشق بسیاری از شاعران و عارفان ایران زمین، عشق اهورایی عرفانی آسمانی دست‌نیافتنی نیست، عشقی زمینی است.

دل هر که صیدکردی نکشد سر از کمندت نه دگر امید دارد که ره‌اشود ز بندت

به خدا که پرده از روی چو آتش برافکن که به اتفاق بینی دل عالمی سپندت

(سعدی، ۱۳۷۷: ۴۴)

و یا درباره معشوقه زمینی خود می‌گوید:

«اگر تو فارغی از حال دوستان یارا فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را»

(سعدی، دیوان، غزل ۴)

یا:

«چنان به موی تو آشفته‌ام به بوی تو مست که نیستم خبر از هرچه در دو عالم هست»

(سعدی، دیوان، غزل ۴۰)

یا:

«سلسله موی دوست حلقه دام بلاست هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

(سعدی، دیوان، غزل ۴۷)

و:

«هرگز حسد نبردم بر مسندی و مالی الا بر آن که دارد با دلبری و صالی»

(سعدی، دیوان، غزل ۵۹۵)

در غزلیات سعدی انعکاسی از عشق‌های دنیوی وجود دارد که درحقیقت با عرفان تلفیق پیدامی کند و این عشق دنیوی و زمینی تبدیل به عشقی معنوی و آسمانی می‌شود. مهم‌ترین کارکرد عشق دستیابی به کمال انسانی است. کم‌ترین تأثیر عشق حقیقی چه زمینی چه آسمانی این است که فرد را از خود و خویشتن‌پرستی فراتر میبرد و موجب اعتلای روح می‌شود. سعدی عشق‌ورزیدن را یک هنر می‌داند و ملامت‌گران آن را عوام می‌خواند. سعدی، لذت حیات را در عشق می‌داند و معتقد است که هدف از آفرینش انسان و زندگی چیزی جز عشق نیست. سعدی از زمره انسان‌هایی است که در عشق انتظار را می‌پسندد و خواهان عشق آسان و در دسترس نیست. شرط وصل یار را تحمل موانع و سختی‌های راه عشق می‌داند. معشوق اگر قابل دسترس و آسان‌یاب باشد، چندان لطفی ندارد، زیرا با ارزش‌ترین خواسته‌ها نیز هنگامی که به آسانی در دسترس فرد قرارگیرند، کمتر از ارزش واقعی خود جلوه می‌کنند. برای عاشق واقعی، رسیدن به مقصود هنگامی که همراه با تلاش و تکاپو برای گذر از سختی‌ها و موانع باشد، شیرین و گواراست. علاوه بر تلاش، عشق نیازمند جسارت و شجاعت بسیار است. در غزل سعدی به‌ویژه در غزلیات عرفانی او، عاشق کاملاً سرسپرده و تسلیم معشوق است، معشوق اگر "نیغ از نیام برآرد" عاشق، بی‌چون و چرا سر تسلیم فرودمی‌آورد. غزلیات سعدی سرشار از مضامین لطیف است و عشقی که از آن سخن می‌گوید ودیعه‌ای است ازلی و جاودانه و مدارج عشق از زمینی تا عرفانی در غزلیات او نمایان است (نظری و کمالی، ۱۳۹۴: ۲۷۳).

سعدی عشق‌ورزیدن را درجه والای از زندگی و زیستن می‌داند تا جایی که زیستن بدون عشق را عبث می‌داند و عشق را یک هنر و عاشق را هنرمند می‌نگارد در آثار او عاشق باید انسانی سرسپرده باشد تا بتواند بهتر به معشوق خود دل‌دهد و باید جسارت و شجاعت داشته باشد تا به معشوق خود نزدیک شود.

سعدی در هر حال و مقامی عشق و جمال‌پرستی را لازمه انسان و حس بشریت می‌داند. زیبایی چهره آدمی بیش از هر زیبایی دیگر سعدی هنرمند را به سوی خود می‌کشد به‌ویژه که برای پرستش جمال و نظر بازی توجیه عرفانی نیز یافته و توانسته است دهان مدعیان و بدگویان را ببندد و آن، توجیه

نظریه گذر از جمال بشری به جمال لاهوتی است. عشق سعدی به معشوق زمینی نزدیک تر است. نظریازی با معشوقگان امری شگفت نیست و خودش آن را خطا نمی‌داند.

که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد خطا بود که نبیند روی زیبا را

(سعدی، دیوان، غزل ۴)

در هر صورت عشق سعدی افراط و تفریط را بر نمی‌تابد بلکه گرایش میانه از آن سعدی است. زبان سعدی تبلور واقع‌نگری محتاط و میانه‌روی است که در نهایت، گرایش التقاطی، در جهت تلفیق میان جسم و روح را ارائه می‌دهد، اگرچه به وحدت آن‌ها دست نمی‌یابد. (مختاری، ۱۳۹۳: ۴۶).

نتیجه‌گیری

در ساحت ادبیات منظوم فارسی (به‌خصوص غزل) واژه عشق، از پرکاربردترین و عمیق‌ترین معانی برای خلق شاهکارهای ادبی بوده است. شاعران با بهره‌گیری از این واژه و هاله معنایی آن، آثار بزرگی را به میراث گذاشته‌اند. گستردگی معنا و خاصیت بی‌نظیر عشق موجب شده در هر اندیشه‌ای با جلوه‌ای خاص ظهور کند و از هر زبان مکرر مطرح گردد. بازتاب آن در آثار، گاه متناقض و گاه همسو است. عشق حقیقی و مجازی دو بعد برجسته این تفاوت است.

ابهام در تعریف و مفهوم، غایت خفا و پوشیدگی کنه، پیچیدگی و ظرافت بحث و نقش آفرینی و اثرگذاری در سرنوشت انسان، ما را بر آن داشت که با نگاهی متفاوت به این مساله نگاه کنیم. نگاه خاص سعدی به عشق آدمی را به تفکر و امی دارد که آیا آنچه که امروزه و در جامعه دیده می‌شود عشق معنا دارد؟ بزرگترین آموزه سعدی برای دنیای امروز عشق است. این عشق، دیده ما را سیر و جان ما را سیراب می‌کند و چشم زیباییین به ما می‌دهد تا همه هستی را دوست داشته باشیم.

عشق سعدی معیارهای ظاهری و مادی را اطمینان‌بخش نمی‌داند و توصیه‌اش فناشدن عاشق در معشوق است.

سعدی شاعر عاشقی است که از پس هر زیبایی و جلوه‌های معشوق به دنبال چهره پنهانی خالق آن همه شور و حسن است. عشق مجال لذت بردن از دمام حیات را برای وی به ارمغان آورده است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- ۱) قرآن کریم، (۱۳۷۶) ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران، اسوه.
- ۲) ابن عربی، محی‌الدین، محمد بن علی. (۱۳۸۸). الفتوحات المکیه فی معرفه اسرار المالکیه والمکیه، ترجمه و تعلیق محمد خواجوی. تهران: مولی.
- ۳) ابن عربی. (۱۳۷۷). فصوص الحکم، والتعلیقات علیه ابوالعلاء عقیفی، بیروت: دارالکتاب العربی.
- ۴) ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۶ق). لسان العرب، تصحیح امین محمد عبدالوهاب، بیروت: نشر دار احیاء.
- ۵) براون، ادوارد. (۱۳۷۷). سعدی شیرازی. کنگره سعدی شناسی، شیراز: طلوع.
- ۶) برومند سعید، جواد. (۱۳۸۳). آیین عشق، ج ۱، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر.
- ۷) حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). دیوان اشعار، به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی‌علی‌شاه.
- ۸) دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۱). لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، ۳۳ جلد، تهران: دانشگاه تهران.
- ۹) روحانی، محمد حسین. (۱۳۸۴). دائرة المعارف تشیع، تهران: بنیاد اسلامی طاهر.
- ۱۰) ریپکا، یان. (۱۳۵۴). تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۱) زمانی، کریم. (۱۳۷۴). میناگر عشق، شرح موضوعی مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد بلخی، تهران: نی.
- ۱۲) سجادی: جعفر. (۱۳۹۲). فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۳) سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۶). بوستان، به اهتمام خزائی، تهران: جاویدان.
- ۱۴) ----. (۱۳۳۵). رساله عقل و عشق، درج در کلیات سعدی، بمبئی: مطبع سپهر.
- ۱۵) ----. (۱۳۷۷). دیوان اشعار. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
- ۱۶) صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۶). تاریخ ادبیات ایران، ج ۳.۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- ۱۷) ---- (۱۳۷۴). تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، تهران: فردوس.
- ۱۸) سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۸۰). مجموعه مصنفات، به کوشش هانری کربن، تهران: موسسه فرهنگی هنری.
- ۱۹) طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۷۴). تفسیر المیزان. مترجم محمدباقر موسوی‌همدانی، مدرسین حوزه علمیه قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۲۰) عطار، فریدالدین. (۱۳۷۷). دیوان مقدمه و حواشی محمود علمی (درویش)، تهران: علمی.
- ۲۱) فروغی، محمد علی. (۱۳۷۲). کلیات سعدی، تهران: هوش و ابتکار.
- ۲۲) فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۹). سخن و سخنوران، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.
- ۲۳) کبری، نجم‌الدین. (۱۳۸۸). آداب الصوفیه، به اهتمام مسعود قاسمی، تهران: زوار.
- ۲۴) مایل هروی، نجیب. (۱۳۷۴). خاصیت آینه گی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- ۲۵) محمدی، کاظم. (۱۳۸۱). جدال تاریخی عقل و عشق، تهران: نشر هوش و ابتکار.
- ۲۶) مختاری، محمد. (۱۳۹۳). هفتاد سال عاشقانه، تهران: تیراژه.
- ۲۷) مطهری، مرتضی. (۱۳۶۸). جاذبه و دافعه علی ع، چاپ اول، قم: صدرا.
- ۲۸) معین، محمد. (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی. دوره ۶ جلدی، تهران: امیرکبیر.
- ۲۹) مولوی جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳). مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، چ ۵، تهران: امیرکبیر.

ب) مقالات

- ۳۰) رواق‌زاده شبستری و فرخ زاد. (۱۳۹۵). ماهنامه پژوهش ملل، دوره اول، شماره ۸، مرداد.
- ۳۱) غنی‌پور ملک‌شاه احمد، سبیکه اسفندیار. (۱۳۹۲). مایه‌های عرفانی در قصاید سعدی و مقایسه آن با مصیبت‌نامه عطار، نشریه ادیان و عرفان، سال ۴۶، شماره ۲.
- ۳۲) نظری، نجمه و کمالی، راهله. (۱۳۹۴). عشق از دیدگاه سعدی و اریک فروم. پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان. سال ۱۳، شماره ۲۴.

An Analysis of “Delicate Love” in Sa’di’s Point of View

Karim Elahi

Phd Student, Theology, Najababad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran

Khalil Bahrami Ghasrchami

Assistant Professor, Department of Theology, Faculty of Humanities, Najababad

Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran, *Corresponding Author.

Dr.bahrami36@gmail.com

Hosein Izadi

Assistant Professor, Department of Theology, Faculty of Humanities, Najababad

Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran

Abstract

The delicate love discussed in this article is a critical topic in Persian mysticism and literature. This article, via a descriptive research method and the library and documentary research techniques, intends to answer the main question: what does Sa’di mean by love? The data show that Mosleh al-Din Sa’adi Shirazi is one of the poets of scholar, tourist, sage, and philosopher and one of the high peaks of Persian language and literature, who has dealt with the subject of love with his eloquent and flowery language and with frankness and humor. His works of poetry and prose are full of romantic satire. Sa’adi’s love is both spiritual (mystical and heavenly) and earthly. His loving worldview and aesthetic outlook have made us consider the whole universe beautiful and lovable. At the same time, Sa’adi, following other mystics and poets, believes love above reason and considers the reason so weak in front of love. Behind the scenes of virtual beauties and loves, he looks at the real face of their creator. In brief, it can be said that Sa’adi’s thinking in love is far from extremes and has adopted a language of moderation.

Keywords:

. Sa’adi, delicate love, real love, virtual love

